

و در جنگ و رباب با عیش و نشاط مشغول شدیم
 و شکر باری تعالی بجا آوریم

فصل پنجم در بیان سیر کالک به بخار

روزی همه دوستان راجح الوداد و محبان و ائمه الاتحاد برای تماشا
 کالک به بخار رفتیم چون برایش رسیدیم دیدیم که اردحام مردمان آنجمن
 بود که جای سپندرختن هم نه بهر حال با انیسان و مساز و مونسان
 جانباز تک گرفته بر کالک بخار سوار شدیم بعد ساعتی چند آواز
 هیسب برآمد و بدیه بخار رفتن آغاز کرد باز ناگاه آنجمن نیز رفتار شد که در
 طرفه العین راه فرسنگها طی نمود و بهر اسایدون که میرفت می استاد و در هر
 فرسنگ یک قراول خانه ساخته اند و راه آهنی آنجمن آراسته و مزین بود که
 چشم هم کار نمی توان کرد بلکه افلاک بهر چشم آنجمن راه راست در خواب
 هم ندیده باشد و عرادها را چنان چرب کرده بودند که از تایش اضطرابی
 در دل برق نشسته بود و لغرض همه همراهان در آن نشسته بذلف

در جنگ و رباب با عیش و نشاط مشغول شدیم
 و شکر باری تعالی بجا آوریم

۵۱

عشق سیر کالک به بخار

در جنگ و رباب با عیش و نشاط مشغول شدیم

عشق سیر کالک به بخار

و در او هم

عجب بیخوابی

ساز اول یعنی باغ نین
و ساز دوم از ساز اول
بجیب و زین
بدره عجب بیخواب
ساز اول یعنی باغ

ساز اول یعنی باغ نین
ساز دوم از ساز اول
بجیب و زین
بدره عجب بیخواب
ساز اول یعنی باغ

و لطیفهای گفتند و در مریخ و لها تخم خرمی می کاشتند و با آب شادمانی
بر روی کامرانی نیز دینگی ساز ساز و دیگری نغمه طراز و من هم با همه سنا
وقت غنیمت دانسته بفضل ایزد منان و و آورد دوران بتزل خود سیده
و از کالسه بخار فرود آمده غنچه و لها بسوب نسیم بذ لها سگفته کرده
بنحانه خود رسیدیم و شکر ذوا بجلال داور بی همال بحب آوردیم
بابت نجم در بیان تجنیس و معما و چیتان غیر آن مشتمل بر شش
فصل - فصل اول در بیان تجنیس و الفاظهای دو معنی

ماورم ماورم نمی دهد - پدم پدم میکند - ولم در دست در دست - نخچه
چنگ و چنگ گرفته می رسد - بسر بسر منیداز - فلک همچو فلک دیدم
در بینی بینی چسیت - در یک ملک ملک خود دیدم - در خیال حال
مزن - بر بر گل در گل افتاده است - جعفر و جعفر جعفر جعفر میخورد -
برو قلب قلب داری - از شنگی جانم جانم نگرفت - کن کن چسیت -
حالا در روم روم - باز باز خرم - چرا برای یک برنج برنج افتادی

نیشکرست - نوش نوش - از نون نون تراشیدم - بابا بابا دارو - برای
 واران واران کن - بسیار خوار بسیار خوار باشد - چه او داد - وزو
 برود - دین بوم بوم نیست - یک گرد گرد الو بود - دروگ یک یک
 می پزم - در درو بود - از مو تراش مو تراش - یک عرس عرس
 می کند - دستم برای قلم قلم کن - از عرق عرق می برآید - خدایا
 بر خور و در را بر خور و در - نه معلوم معلوم کدام بود - از دور باش دور
 باش - دو تا مراده ده ده - مراد دوست دوست - باشه باشه دیدم
 بادکش بادکش است - گوگردا گوگرد من است - از مطر مطر میشود
 دین بویا بویا نیست - خدا خدا است - نخود نخود خورده ام -
 رسید رسید ع بدام بوم بویا بویا کلنج جانان - بیت
 دوست دستنبو دستنبو داد و دستم بوم گرفت
 ده چه دستنبو که دستم بوز دستنبو گرفت

فصل دوم در بیان معما و چیتان

نیشکرست - نوش نوش - از نون نون تراشیدم - بابا بابا دارو - برای
 واران واران کن - بسیار خوار بسیار خوار باشد - چه او داد - وزو
 برود - دین بوم بوم نیست - یک گرد گرد الو بود - دروگ یک یک
 می پزم - در درو بود - از مو تراش مو تراش - یک عرس عرس
 می کند - دستم برای قلم قلم کن - از عرق عرق می برآید - خدایا
 بر خور و در را بر خور و در - نه معلوم معلوم کدام بود - از دور باش دور
 باش - دو تا مراده ده ده - مراد دوست دوست - باشه باشه دیدم
 بادکش بادکش است - گوگردا گوگرد من است - از مطر مطر میشود
 دین بویا بویا نیست - خدا خدا است - نخود نخود خورده ام -
 رسید رسید ع بدام بوم بویا بویا کلنج جانان - بیت
 دوست دستنبو دستنبو داد و دستم بوم گرفت
 ده چه دستنبو که دستم بوز دستنبو گرفت

۴۱ عجب دیدم بچشم خویشتن دوش بدوشو هر کرده بکزن را
 در اغوش بد عجب ترکان دوشو هرزاده زان زن بد نکاح شان
 بهرندیب معین ۴۲ چسیت ماری که آن دوسر وارو بد وز دو
 سوراخ سر بر آرو بد هر که بکشاید این معمارا بد و انم از عاشقی خبر
 وارو ۴۳ سر جاه و پا جاه را کن بهم بد بران نیم راضی نهاده فهم
 بد بدان طاری دیدم از عقل پر بد که انگر در خشاندا و از و بر ۴۴
 ضمیر آگاه پرسم از تو نغزی بد جوابم گروهی از راه شفقت بد چه
 چیز است آن و را اگر راست خوانی بد بود در باغ ای گنج دوست
 و گر خوانی تو قلبش کرده آزا بد بیابی برفلک ای ماه حکمت ۴۵
 گوشت قلب لیش خورده ام پانین سبب غصه بیشتر دارم ۴۶ جعفر
 بدست جعفر و جعفر سوار بد میرفت سوی جعفر این چسیت یار
 غار ۴۷ صیغه مفعول میازم زباب تمیاز بد بر سر و نیش نیم گل میگنم
 نام تو باز ۴۸ چار بودم سه شدم اکنون دوام بد از وونی چون بگذرم

از صفای را گویند
 از انجام را جمل
 از شود از صفت
 از صفت را گویند

۵۵

در از اگر
 در از اگر
 در از اگر
 در از اگر

۴۰ سنن علی بن ابی طالب علیه السلام

غیلان مصابح بطیقان فریدین بد منتقار قمار بر کرین چھبیس ۱۶
۱۷ چھترست آن کہ رگش ارغوان و زعفران باشد بد گرتخش شود
بیرون و خالی از میان باشد ۱۸ چھست آن چیز ناز پرورده بد کہ
شود زنده کہ شود مرده بد چو کہ اورا بنزد گور برند بد گور را دیده او شود
نمذہ ۱۹ کی مرغ ویدم نہ بال و پر بد نہ از شکم اور نہ پشت بد بد نہ براسما
و نہ زیرین بد ہمیشہ خورد گشت آدمی ۲۰ اع کاکر گوید کفر کرد و در
گوید کافرست ۲۱ سر پیدم چون زمستان نام پیدا شد خصوصاً بالعی
وار و روقار موفور اسر ۲۲ و ختی بر سرش حوضی پر از آب درون
ارست دم سر ہم ندارد ۲۳ یکبانگ کلاغ و نیم کبچہ بد نام بت من
وران کبچہ ۲۴ چھستان چیز در جهان بسیار بد فیل را دیده ام بر آب
سوار ۲۵ دم بکیا بخدا را کہ چہ حال ست مرانسا ۲۶ نہی بر سرین تاج
خطیم بد شود نام می ترا ای حکیم ۲۷ کن رنگ از رنگ در رنگ
رنگ ۲۸ بیت ز کم گرفت رنگی بر رنگ شد شوار بد میرفت سوزنگی

در دنیا عجب کس بود
عظیم الدین محمد
صفا ۱۱
مال و روزی

۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸

۵۱

شان صفتی
تعداد از صفا
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸

این صیت **فصل سی و دهم در بیان علم** پار غار

آورده اند که شخصی برای تحصیل علم بسفر رفت عاقبت بشهری رفته
 در مدرسه اسلامیہ داخل شد و در مدت قلیل علم تحصیل نموده بعد از آن
 مدرسه جامعی یافت و باعث علم توقیرش از حد در گذشت سالی برین
 نیامد که یکی از دوستان او بحالت مسافرت در آنجا رسید او را در چنین حالت
 دیده پرسید که ای شفیق بهم فریق بمقدم این چه کردی که خود را برین مرتبه
 رسانیدی گفت که من از آن وقتیکه از خانه پای بیرون نهادم ام بجز
 تحصیل علم چیزی نکرده ام و درین وجه بدین پایه که می رسیدم نه نشیدی
 که سعدی رح چه گفت بیت **سیاموز جز علم گر عاقلی** و که بی علم بودن بؤ
غافل - همچنین قولیست **اطلبوا العلم ولو کان بالصین** - قطعه
 بشنواید چه گفت نکته چنین **اطلبوا العلم و کوشو بالصین** و
 تا توانی گرد و روز علم **کوشش کن** این که گفت عین الدین -

فصل چهارم در بیان السفر و سبله الظفر

و در بعضی عورت
 از دو طرفه
 طلب علم
 علم را اگر در بیرون
 طلب

۵۶

این است

سفر به چین
است
در یوزگی بعضی
مصدت از
یوزین بعضی

جست
تغایب یعنی باز
گشتن از عقب
گرم گویم اولاد
از هم

نشسته و نه از چشم برخی اقسام دیده شب روز بعیش و نشاط زندگانی می نمود
روزی در دوش آمد که بسفر رفته از عجایبات و غرائب جهان دل را
مخطوطا کنم بهر حال روز دیگر چندی نقد و جنس گرفته رو بسوی سفر نهاد
و این قول که التفرصودت الشقیست شنیده بود فراموش کرد
بهذا شهری بشهری رفتن و عجایبات و غرائب دیدن آغاز کرد و بعد
سالی همه نقد و جنس که با خود داشت صرف شد آخر الامر چون نقطه رکاب
در دایره ریج و الم گرفتار گردید و نوبت در یوزگی بر سر رسید بهر حال مخمبین
حالت حیران و پریشان روی تعاقب بسمت خانه نهاد و این قول بر
زبان آورد که راست است هر که گفت التفرصودت الشقیست

گرم گوی گرد نام سفر که باشد سفر همچو صورت سفر

فصل ششم در بیان سائنحه عمری مصنف

یعنی عین الدین هزاره شکران پروردگار که درین دایره آباداران
ضعیف البنیان را اشرف المخلوقات خوانده و گرامیانی او مفروده

درین دینداری
بعضی بیست و هفت
تقدیر بیست و هفت
عزم بعضی اراده

مرد بعضی جوانی

۶۲

فرمود آمدن
۱۲
۱۳
۱۴

در این دینداری
بعضی بیست و هفت
تقدیر بیست و هفت
عزم بعضی اراده

که موسوم به امام علی و احمد است از آنها درس و تدریس آغاز کردم بفضل
ایزدستان سه برین در آنجا اتفاق قیام افتاد بعد از آن این خاکسار از
گروش چرخ مقوس^ع ف سهام مسافرت گشته و عزم با بحر^ع بمبئی
سلون شریف و آنه شد بعد دو سه روز راه مسافرت طی کرده در آنجا رسیدیم
و در مدرسه اسلامی^ع اخل شدم و در خدمت جناب مولوی نور احمد و نجم الدین
و فرزند حسین صاحب علم عربی و فارسی شروع کردم و سه سال در آنجا هم اوقات
خود را بسر بردم همدرین اثنا اتفاق بخانه افتاد و در آنجا هفت^ع عشر ماند
باز هم عیار مسافرت بزمین دلم نشست و از کشتن آب و آنه رو بسوی
بمبئی نهادم چون در آنجا رسیدیم دیدم که مردمان هر دیار چه روم و چه شام و چه
چین و حبش موجود بودند فی الجمله من هم رسید در مسجد محله بهائی که وقت قیام
بزرگترم نیز آنجا^ع عکسار نه نقد نه جنسی چکویم و چه نویسم برین طرفه عسکر پنج و غم
و لشکر اندوه و الم هر سو محاصر کرده و تمام بفقرو فاقه رسانید و درین ایام که موز^ع
اقسام الام بود شخصی به حال زارم رحم فرموده در آنجن خود که نامش اعیان^ع

